

انتشارشانی

مادربزرگ سلام رساند و گفت متأسفم

نویسنده: فردریک بکمن

مترجم: معصومه بیات

ویراستار: مهرآوا ارمندپور

دبیر واحد ترجمه: شراره معصومی

گرافیک: جواد نیک خصال

ناظر چاپ: منوچهر صالحی

ناشر: شانی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۳۰۰۰۰ تومان

سرشناسه: بکمن، فردریک، ۱۹۸۱ - م. - Backman, Fredrik, 1981-

شناسه افزوده: بیات، معصومه، ۱۳۶۵ - ترجمه

شناسه افزوده: ارمندپور، مهرآوا - ویراستار

عنوان و نام پدیدآور: مادربزرگ سلام رساند و گفت متأسفم / مترجم معصومه بیات.

مشخصات نشر: کرج؛ شانی، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۶۱۶ ص؛ ۱۴/۵*۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۲-۶۰۵-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: عنوان اصلی: Min mormor hälsar och säger förlåt, 2015.

موضوع: داستان‌های سوئدی -- قرن ۲۱ م.

رده بندی کنگره: PT ۹۸۷۷/۱۳

رده بندی دیویی: ۸۳۹/۷۳۸

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۵۷۵۵۲

نشرشانی: کرج بین چهارراه مصباح و

چهارراه کارخانه قند، جنب بانک مسکن، ساختمان ۳۸۵

۰۹۱۲۳۶۳۲۸۵۳.۰۲۶-۳۲۲۶۲۱۰۵

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

www.nashreshani.com

سخنی با خوانندگان :

فردریک بکمن، وبلاگ نویس و نویسنده‌ی جوان سوئدی تبار، زاده‌ی سال ۱۹۸۱ در استکهلم است. او تحصیلات دانشگاهی را ناتمام رها کرد و مدتی در مشاغلی مانند راننده‌ی کامیون، کارگر رستوران و راننده‌ی لیفتراک، مشغول به کار بود و در سال ۲۰۰۷ در روزنامه‌ی مور استخدام شد، اما پس از یک سال و نیم، از شغلش استعفا داد و از آن پس به عنوان خبرنگار آزاد، برای چند نشریه‌ی سوئدی مقاله می‌نوشت. سرانجام در سال ۲۰۱۲ در مسیر درست زندگی خود قرار گرفت و اولین کتابش به نام «مردی به نام اوه» وارد بازار کتاب سوئد گردید که بلافاصله با میزان فروش بیش از ششصد هزار نسخه، پرفروش‌ترین کتاب سال سوئد شد. این کتاب در سال ۲۰۱۴ به زبان آلمانی ترجمه شد و بازار کتاب آلمان را نیز تسخیر کرد. این کتاب تاکنون به ۲۵ زبان زنده‌ی دنیا ترجمه و در سال ۲۰۱۶ نیز فیلمی براساس آن ساخته شده است. کتابهای بعدی این نویسنده‌ی جوان و موفق، از جمله اثر حاضر نیز با استقبال گسترده‌ای در سطح بین‌المللی روبه رو شدند و ماه‌های متوالی جزو پرفروش‌ترین کتابهای جهان بودند.

فردریک بکمن با یک زن ایرانی به نام «ندا شفتی» ازدواج کرد و دو فرزند دارد. از این نویسنده، علاوه بر

کتابهای نام برده شده، کتابهای متعدد دیگری هم به چاپ رسیده است که از جمله‌ی آنها می‌توان به «شهر خرس»، «بریت ماری اینجا بود»، «ما در برابر شما»، «رسوایی» و ... اشاره کرد که همگی به نوبه‌ی خود کتابهای موفق‌ی محسوب می‌گردند.

به عنوان مترجم باید اعتراف کنم اولین بار که این کتاب به دستم رسید، خیلی مرا جذب نکرد. با خودم فکر کردم موضوع این کتاب، احتمالاً بچگانه و تخیلی است اما هرچه پیشتر رفتم، بیشتر دریافتم که حدس و قضاوت اولیه‌ام در مورد آن، کاملاً اشتباه بوده است. در واقع عکس آن اتفاق افتاد. به جرئت می‌توانم بگویم با هیچ کتابی تا به حال به این اندازه احساس نزدیکی و همزاد پنداری نکرده بودم.

قطعاً علت اصلی این موضوع قلم ریبا و فریبنده‌ی نویسنده بوده است و در کنار آن شباهت‌های تصادفی موجود بین قهرمانان داستان و زندگی شخصی من به عنوان مادر بزرگ و ارتباط عاطفی بین من و نوه‌ی دختری حدوداً هشت ساله‌ی با هوش و شیرین زبانم که تصادفاً در روز عید هم متولد شده است. تعابیر بدیع و زیبایی که نویسنده از قول قهرمانان داستان، نقل کرده است چنان برایم جذاب بود که حیفم آمد به برخی از آنها در اینجا اشاره نکنم:

«مادر بزرگ هیچ وقت نمی‌گه خدا حافظ؛ فقط می‌گه

به امید دیدار.

دروغ، نوع دیگری از حقیقت است و مسائل واقعی به مبارزه طلبیدن حقیقت.

خانواده هیچ گاه یکی از اعضایش را پشت سر خود جا نمی‌گذارد.

اگر روزی دنیا در جایی که زندگی می‌کنید، به هم بریزد شما چه می‌کنید؟ همان کاری که هرکس در این شرایط قرار گیرد، می‌کند؛ یعنی هر کاری که از دستان برآید انجام می‌دهیم.

وقتی آدم کسی را دوست دارد، برایش سخت است که یاد بگیرد، چگونه او را با دیگری تقسیم کند.»